

اشاره

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های اسلامی است که در قرن‌های پنجم و ششم به بخشی از دنیای اسلام سیطره یافتند و حکومتی در مصر و در مقطع زمانی در قلاع ایران تشکیل دادند، و هنوز بخشی از جمعیت دنیای اسلام پیرو این فرقه هستند. مقاله پیش رو، درعین اختصار به معرفی جامع این فرقه و چگونگی برآمدن و ادامه حیات آن پرداخته است. که ان شاء الله در شماره‌های آینده به تفصیل این موضوع پی گرفته خواهد شد.

اسماعیلیه، تاریخ و اندیشه

مهدی فرمانیان*

تاریخ پیدایش

اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق(ع)، حدود سال ۱۰۵ ق از مادری علوی در مدینه دیده به جهان گشود. بنابر برخی روایات، وی در جوانی علاقه خود را به اندیشه‌های غلات نشان داده و با ابوالخطاب و مفصل بن عمر در ارتباط بود.^۱ برخی از علمای شیعه این انتساب را رد کرده و ساخته و پرداخته غلات دانسته‌اند.^۲ وی بعد از مرگ ابوالخطاب در سال ۱۳۸ ق به عنوان یکی از نامزدهای رهبری تندروان شیعه مطرح گردید، ولی مرگ نابهنگام وی قبل از سال ۱۴۵ ق تمام برنامه‌های افراطیون شیعه را نقش بر آب کرد. با اینکه امام صادق(ع) بسیاری را به عنوان شاهد بر سر جنازه اسماعیل حاضر کرد، ولی هواداران وی که قائل بودند امام صادق(ع) نص بر امامت اسماعیل نموده، گفتند که او نمرده و همان مهدی موعود است و امام صادق(ع) از روی تقیه این برنامه را انجام داده است.^۳ این افراد را می‌توان اسماعیلیه خالصه

* مهدی فرمانیان عضو هیأت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب است. از وی تاکنون علاوه بر چندین کتاب، مقالات علمی نیز در مجلات کشور چاپ و منتشر شده است.

۱. رجال کشی، ص ۳۲۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۶، شماره ۱۳۰۸.

۳. نک: داعی ادریس قریشی، زهر المعانی، ص ۲۱۱-۲۱۵.

یا اسماعیلیه واقفه نامید.

عده‌ای دیگر مرگ اسماعیل را پذیرفتند و معتقد شدند که فرزند اسماعیل، محمد، امام است و امام کاظم(ع) نمی‌تواند امام باشد؛ زیرا امامت بعد از حسنین(ع) از برادر به برادر منتقل نمی‌شود.^۱ بنابراین، امامت باید در فرزندان اسماعیل ادامه یابد. این دسته را در کتابهای فرقه‌شناسی با عنوان مبارکیه یاد کرده‌اند،^۲ زیرا مبارک، غلام اسماعیل، رئیس آنها بود و محمد بن اسماعیل را با خود همراه ساخت. از سرنوشت محمد بن اسماعیل و پیروان وی بعد از رحلت امام صادق(ع) هیچ اطلاعی در دست نیست.

ابن رزّام در حدود سال ۳۱۰ ق رساله‌ای در رد اسماعیلیه نوشت و مدعی شد که رهبر اسماعیلیان شخصی به نام عبدالله بن میمون قَدّاح دیصانی است که در قرن سوم می‌زیسته و خلفای فاطمیان از نسل اویند و این کار را برای مقابله با اسلام انجام داده و هیچ رابطه‌ای بین آنها و هواداران اسماعیل نیست. بسیاری از نویسندگان، مثل اخومحسن، مقریزی، نویری، ابن دواداری، نظام الملک، بغدادی، سمعانی، ابن جوزی، دوساسی، دوخویه و... این نظریه را پذیرفته و به ترویج آن پرداخته‌اند.^۳ ولی نقدهای متعددی بر این دیدگاه وارد است، زیرا به تصریح تمامی رجال‌شناسان شیعه، عبدالله بن میمون قَدّاح از یاران امام صادق(ع)، ثقه، مؤلف و راوی هفتاد روایت در کتابهای شیعه است. او در قرن دوم می‌زیسته و هیچ رابطه‌ای با اسماعیلیان نداشته است،^۴ مگر اینکه قائل به دو نفر شویم که همانام بوده‌اند ولی یکی در قرن دوم و دیگری در قرن سوم می‌زیسته است، اما هیچ شهادی دالّ بر این مطلب مگر ادعای ابن رزّام نداریم.

به هر حال، از خروج محمد بن اسماعیل از مدینه به بغداد در حدود سال ۱۷۹ ق تا ظهور قرامطه در حدود سال ۲۷۰ ق در کوفه، هیچ اطلاعی از کمّ و کیف فعالیت اسماعیلیان و امامان

۱. مبارکیه قائل به امامت اسماعیل بودند و لذا بر این باور بودند که امام کاظم(ع) برادر اسماعیل است و بر اساس عدم انتقال امامت از برادر به برادر که بعد از حسنین(ع) اتفاق افتاد، اینجا نیز نباید چنین شود؛ در نتیجه محمد که فرزند اسماعیل است باید امام شود نه امام کاظم که برادر اسماعیل است.

۲. المقالات والفرق، ص ۸۰-۸۱.

۳. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۴. معجم رجال حدیث شیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۴-۳۵۸؛ اکبر ثبوت، مقاله «عبدالله بن میمون»، هفت آسمان، شماره یک.

آنها نداریم. این دوره‌ای است که اسماعیلیه با نام «دوره ستر» از آن یاد می‌کنند.

ظهور قرامطه

در نیمه دوم قرن سوم فردی به نام حمدان بن اشعث قرمط در اطراف کوفه مردم را به قائمیت محمد بن اسماعیل دعوت نمود و توانست تعداد زیادی را به کیش خود درآورد. وی دارالهجراهی در کوفه تأسیس کرد و دست به شورش زد. این نهضت به نام رهبرش، حمدان قرمط، قرامطه نامیده شد. وی داعیانی به بحرین و سوریه گسیل داشت و ابوسعید جَنّابی در بحرین شورشی به راه انداخت و منطقه قطیف را تصرف کرد و حکومت جَنّابیان را تأسیس کرد. خود حمدان قرمط نیز در جنوب عراق فعالیت خود را گسترش داد. مرکز دعوت در سلمیه شام داعیان خود را از تحولات درونی هیأت مرکزی آگاه نمی‌ساخت و به قائمیت و مهدویت محمد بن اسماعیل دعوت می‌کرد، تا اینکه عبیدالله المهدی رهبری هیأت مرکزی را به عهده گرفت و خود را همان مهدی موعود و محمد بن اسماعیل معرفی کرد. این تحول به مذاق قرمطیان خوش نیامد و یکی از داعیان به شام حمله کرد و عبیدالله مهدی گریخت و به سوی شمال آفریقهسپارشد و پس از چندین حمله قرمط و بدلتن بوهر خواهر حمدان و یکی از داعیان بزرگ قلمطه در کوفه ناپدید گشتند و این چنین اقطه کوفه به اضمحلال گذاشت.^۱

قرمطیان محمد بن اسماعیل را قائم آل محمد، ناطق هفتم و خاتم پیامبران اولوالعزم می‌دانستند که بطور خورشید و شریعت جدیدی خواهد آورد و معانی باطنی شریعت طاهر خواهد کرد. بعضی از آنان تفاسیر اباحه گرایانه از شریعت ارائه می‌دادند که مورد اعتراض دیگران قرار گرفت. قلمطه‌ها متخلفاً فاطمیان را قبول نداشتند و همیشه با آنان در جنگ و جدال بودند.

قرامطه بحرین

بعد از تشکیل حکومت قرامطه در بحرین در سال ۲۸۷ ق به وسیله ابوسعید جَنّابی، جنگ‌هایی بین عباسیان و جَنّابیان در گرفت. ابوسعید جَنّابی در سال ۳۰۱ ق به قتل رسید و بعد از مدتی کشمکش، فرزندش ابوطاهر جانشین وی شد. ابوطاهر در سال ۳۱۱ ق به کوفه حمله کرد و آنجا را غارت نمود. وی همچنین به حجاج بیت الله الحرام حمله کرد و آنان را به قتل

۱. نک: اسماعیلیان در تاریخ، ص ۹۱-۱۵۰؛ الجامع فی اخبار القرامطه، ص ۱۲۳-۱۳۵.

رساند و اموال آنان را غارت کرد. همچنین به مکه حمله کرد و حجرالاسود را با خود به احساء برد. وی در سال ۳۱۹ ق جوانی ایرانی و زرتشتی را به عنوان مهدی معرفی کرد و کارها را به او سپرد. آن جوان به تبلیغ آداب زرتشتیان پرداخت و باعث نگرانی قرامطه شد. ابوطاهر او را از کار برکنار کرد و به قتل رسانید. اعمال ابوطاهر عامل مخالفت قرامطه و فاطمیان با وی شد و اعتبار خود را در بین قرامطیان از دست داد. ابوطاهر در سال ۳۳۲ ق درگذشت. جانشینان وی در سال ۳۳۹ ق در مقابل مبلغ گزافی حجرالاسود را به کعبه بازگرداندند. قرامطیان بحرین در سالهای ۳۶۰ تا ۳۶۵ ق به رهبری حسن عصبی فاطمیان دوسرهملک کردند و نولی توانستند آنجا را تصرف کنند. قرامطه تا حدود سال ۴۷۰ ق بر بحرین حکومت کردند و کم‌کم از بین رفتند. گویا با از بین رفتن حکومت جنّابیان، قرامطه از صحنه روزگار محو گردیدند و دیگر جز نامی در تاریخ از آنها باقی نماند.^۱

فاطمیان در مصر

در زمانی که حمدان قرمط در کوفه به تبلیغ قائمیت محمد بن اسماعیل می‌پرداخت، شخص دیگری به نام ابوعبدالله شیعی در مغرب به تبلیغ کیش اسماعیلیه مشغول بود و مردم را به مهدویت محمد بن اسماعیل فرامی‌خواند. او توانست قبایل بسیاری را به کیش خود درآورد و وقتی عبیدالله المهدی از دست قرامطه به شمال آفریقا فرار کرد، ابوعبدالله شیعی او را به گرمی پذیرفت و وی را به عنوان مهدی موعود به مردم معرفی کرد و حکومت را به وی سپرد. کارهای عبیدالله المهدی باعث تردید ابوعبدالله شیعی در مهدویت وی گردید و این تردید باعث شد که به وسیله عبیدالله به قتل برسد.

عبیدالله در سال ۲۹۷ ق رسماً حکومت فاطمیان را در مغرب بنیان نهاد و خود را «امیر المؤمنین والمهدی لله» نامید. تا قبل از عبیدالله، رهبران نهضت خود را حجت امام می‌دانستند، ولی عبیدالله با ادعای امامت عملاً مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرد و قائل به تداوم امامت در نسل محمد بن اسماعیل شد و این چنین راه خود را از سلف خویش جدا کرد و فرقه‌ای جدید بنیان نهاد. او مهدویت را عنوان عامی دانست که به شخص خاصی ارتباط ندارد و هر ظهورکننده‌ای می‌تواند مهدی باشد. وی تا سال ۳۳۲ ق حکومت کرد و بارها

۱. الجامع فی اخبار القرامطه، ص ۱۴۶-۱۵۸ و ۱۹۲ و ۴۰۷-۴۲۳ و ۴۶۰-۴۷۷ و....

برای گسترش حکومت خود به اطراف حمله کرد. بعد از وی پسرش القائم بامر الله (- ۳۳۴ ق) به حکومت رسید و توانست قرمطیان یمن را به سوی خود جلب کند و دیدگاههای پدرش را به آنان بقبولاند.

از مهم‌ترین خلفای فاطمی المعزالدین الله (- ۳۶۵ ق)، چهارمین خلیفه فاطمی است. وی مصر را تصرف نمود، قاهره را بنا کرد و پایتخت خویش قرار داد و در وسط آن مسجد الازهر را ساخت و روزهای عید غدیر و عاشورا را تعطیل اعلام کرد. از کارهای دیگر او، اصلاح اعتقادات اسماعیلیان بود. او با کمک اندیشمندان اسماعیلی بر این نکته تأکید کرد که محمد بن اسماعیل رجعت جسمانی ندارد و شریعت جدید نمی‌آورد، بلکه در زمان خویش معانی باطنی شرایع قبلی را آشکار ساخته و خلفای فاطمی جانشینان وی هستند. او جهان‌شناسی نوافلاطونی اسماعیلیان ایران را که به وسیله نسفی و ابوحاتم رازی تبیین شده بود، پذیرفت و آن را عقاید امامان اسماعیلی دانست. او با کمک قاضی نعمان توانست اعتدالی بین ظاهر و باطن شریعت برقرار کند و عمل به ظواهر را به همان اندازه باطن مهم دانست.^۱

پیدایش فرقه دروزیه

از جنجالی‌ترین خلفای فاطمی الحاکم بامر الله (- ۴۱۲ ق)، ششمین خلیفه فاطمی است. کارهای عجیب و غریب او باعث پیدایش فرقه دروزیه گردید. فرقه دروزیه دعوت خود را در سال ۴۰۸ ق آغاز کرد و مهم‌ترین عقیده آنها اعتقاد به حلول خدا در جسم الحاکم بامر الله است که از آن به حلول لاهوت در ناسوت تعبیر می‌کنند. دستگاه دعوت اسماعیلیه برای رفع این مشکل از داعیان خود کمک خواست و حمیدالدین کرمانی از عراق به مصر رفت و توانست با سخنرانی و نوشتن کتاب از گسترش آنان ممانعت به عمل آورد. دروزیان تا امروز در مناطق کوهستانی لبنان باقی مانده‌اند و الوهیت حاکم را رد کرده و خود را موحدان نامیده‌اند.^۲

پیدایش نزاریان

در زمانی که مستنصر بالله، هشتمین خلیفه فاطمی در سال ۴۲۷ ق به حکومت رسید، هیچ کس فکر نمی‌کرد وفات وی در ۴۸۷ ق باعث انشقاقی بزرگ در اسماعیلیان شود. مستنصر در

۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۶۹ - ۲۲۰.

۲. اسماعیلیه، ص ۵۳۷ - ۵۹۷ (مقاله تاریخ و اندیشه دروزیه).

موارد متعدد فرزند ارشد خود نزار را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود، ولی افضل پسر بدرالجمالی، وزیر خلیفه، با انتخاب وی مخالف بود. بنابراین، با مرگ مستنصر، احمد جوان‌ترین فرزند مستنصر را به عنوان خلیفه معرفی کرد و او را بر کرسی خلافت نشاند و با لقب المستعلی بالله خطاب نمود. نزار نیز به قتل رسید. اسماعیلیان ایران و سوریه به رهبری حسن صباح امامت مستعلی را نپذیرفتند و از فاطمیان جدا شدند و به نزاری معروف گشتند.^۱

حسن صباح اهل قم، به دست حسن ضراب به کیش اسماعیلی وارد شد و از سوی عبدالملک بن عطاش، داعی بزرگ اسماعیلیان در ایران، به قاهره فرستاده شد. حسن سه سال در قاهره به تعلیم پرداخت و بعد از بازگشت، طبق نقشه‌ای ماهرانه به عنوان معلم به قلعه الموت وارد شد و بعد از مدتی توانست اکثریت آنان را به کیش اسماعیلی درآورد و در سال ۴۸۳ ق. - قبل از مرگ مستنصر - موفق به تسخیر قلعه گردید. وی در سال ۴۸۷ ق. طرفدار نزار گشت و معتقد بود که نص اصلی در امامت برای نزار است و امامت از برادر به برادر منتقل نمی‌شود و اگرچه نزار به قتل رسیده ولی زمین از امام خالی نیست و یقیناً اطرافیان نزار، فرزند وی را که امام است به صورت مخفی نگهداری می‌کنند. حسن صباح خود را حجت امام غایب دانست و به مدت ۳۲ سال بر قلاع ایران و سوریه حکومت کرد.^۲

بعد از وی، کیا بزرگ امید و محمد بن کیا بزرگ به عنوان حجت به فعالیت پرداختند. در این دوران ترورهای فداییان اسماعیلی شروع شد و بسیاری از بزرگان سیاست، عالمان و فرماندهان سلجوقی و صلیبی به دست فداییان اسماعیلی به قتل رسیدند. بعد از محمد بن کیا بزرگ، حسن دوم به رهبری قلاع اسماعیلیه برگزیده شد. وی که فرزند محمد بود، خود را از نسل نزار معرفی کرد و امام - نه حجت - نامید و در سال ۵۵۹ ق. در ماه رمضان اعلام قیامت کرد و اباحه‌گری را ترویج نمود و نقش امام را تعالی بخشید. نزاریان از وی با عنوان «حسن علی ذکره السلام» یاد می‌کنند.

بعد از وفاتش - محمد دوم و سپس حسن سوم - حکومت رسیدند حسن سوم و بلالعلام عمومی، دیدگاه‌های پدر بزرگ خود را باطل اعلام کرد و به همه دستور داد تا به عقیده

۱. اسماعیلیان در تاریخ، ص ۲۵۵ - ۲۹۰.

۲. مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۱۶۵ - ۱۸۵.

اهل سنت بازگشت نمایند. علمای نزاری بر اساس اصل تقیه آن را صحیح دانستند و موفق به قانع کردن نزاریان گشتند. در سالهای پایانی حکومت نزاریان بر قلاع، خورشاه در سال ۶۵۳ق به حکومت رسید و یک سال بعد با رایزنیهای خواجه نصیرالدین طوسی و چند تن از بزرگان، خورشاه خود را تسلیم هلاکوخان مغول کرد و این چنین قلاع اسماعیلیه در ایران یکی پس از دیگری به تصرف مغولان درآمد. هلاکو، خورشاه و تمام وابستگان وی را به قتل رسانید.^۱

از مرگ خورشاه تا اواسط قرن نهم هیچ اطلاعی از نزاریان نداریم. در نیمه دوم قرن نهم هجری در انجمن محلات، افرادی ظهور نمودند و خود را امامان نزاری معرفی کردند. آنان قائل بودند که قبل از تسلیم خورشاه، فرزندش شمس الدین را به مخفیگاهی در آذربایجان بردند و در آنجا امامان نزاری در خفا زیستند و در ادامه به محلات کوچ کردند. در سال ۱۰۹۰ق مرکز نزاریان به کهک منتقل شد و نزدیک به یک قرن در آنجا بودند و سپس مرکز خود را به بابک کرمان منتقل کردند. کریم خان زند، ابوالحسن علی امام چهل و چهارم نزاری را به عنوان حاکم کرمان منصوب کرد. در دوره قاجار، فتحعلی شاه با خانواده امامان نزاری وصلت کرد و به حسن علیشاه امام چهل و ششم نزاریان، لقب آقاخان داد و او را حاکم کرمان نمود. از این پس امامان نزاری به آقاخان محلاتی معروف شدند و از حسن علیشاه به عنوان آقاخان اول یاد می‌شود.^۲

آقاخان‌ها

آقاخان محلاتی بعد از چندی از حکومت کرمان عزل شد. عزل وی باعث درگیری نظامی بین آقاخان و قاجاریه گردید. در جنگی که بین نیروهای قاجار و آقاخان درگرفت، نیروهای آقاخان شکست خوردند و او به افغانستان فرار کرد. او در افغانستان با نیروهای انگلیس هم‌پیمان گشت و پادشاه انگلستان به وی لقب *بیر* - لقب پادشاهی انگستان - را بخشید. در سال ۱۲۵۸ق با شکست انگلیس از قوای افغانی، آقاخان به هند عزیمت کرد و در بمبئی به رتق و فتق امور اسماعیلیان نزاری هند، که جمعیت قابل ملاحظه‌ای بودند، پرداخت و

۱. فرقه اسماعیلیه، ص ۲۷۹ - ۴۹۱.

۲. مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۳۴ - ۲۴۳.

موقعیت خود را به عنوان امام چهل و ششم نزاریان تثبیت کرد. وی در سال ۱۲۹۸ ق بعد از شصت و چهار سال رهبری در هفتاد و هفت سالگی درگذشت.

بعد از وی آقا علی‌شاه امام گردید، ولی در سال ۱۳۰۲ ق از دنیا رفت و پسرش به عنوان آقاخان سوم به تخت نشست. وی براساس آنچه از فرهنگ غرب آموخته بود، اصلاحاتی در مجموعه رهبری ایجاد کرد و مقر اصلی خود را به انگلستان منتقل نمود. وی خدمات شایانی به دولت بریتانیا کرد و القاب متعددی دریافت نمود. او بعد از هفتاد و دو سال امامت در سال ۱۳۷۶ ق در ژنو از دنیا رفت و نوه‌اش کریم را به عنوان امام چهل و نهم نزاریان، جانشین خود کرد. آقاخان چهارم در هنگام مرگ پدربزرگش، نوزده‌ساله بود و تاکنون به عنوان امام حاضر نلزیان دلندرن‌ندگمی‌کنند. نلزیان به پیروی از رهبرشان به شریعت‌آیین‌نیستند و بعضی از خلفای رهبرشان را با عنوان تقیه یا عناوین دیگر توجیه می‌نمایند. جمعیت آنان در حال حاضر به صورت دقیق مشخص نیست، ولی آنان را حدود دو-سه میلیون تخمین زده‌اند.^۱

طیبیان

بعد از جدایی نزاریان از جبهه فاطمیان، اکثریت اسماعیلیه به امامت مستعلی اقرار کردند و به حکومت فاطمیان وفادار ماندند. دوران مستعلی (۴۸۷-۴۹۵ ق) مقارن با جنگ‌های صلیبی بود و فاطمیان به غیر از جبهه داخلی، با جبهه دیگری نیز رو به رو شدند. بعد از مستعلی، الامر با حکام الله خلیفه شد. دوران وی دوران قتلها و دسیسه‌هاست. به دستور خلیفه، فرزند نزار به قتل رسید و این باعث شد که فداییان نزاری در سال ۵۲۴ هجری قمر را به قتل رسانند. با قتل امر حکومت فاطمیان با انشقاق دیگری رو به رو شد. دستگاه مرکزی، پسر عموی امر، عبدالمجید را نامزد امامت کرد، ولی بعضی از اسماعیلیان که قائل به وارثت امامت از پدر به پسر بودند این را نپذیرفتند و گفتند: امر چند ماه قبل از مرگش صاحب فرزندی به نام طیب شده بود و او امام است. ملکه سیده، رئیس دعوت اسماعیلیه یمن، از مهم‌ترین افرادی بود که امامت عبدالمجید را نپذیرفت و قائل شد که طیب - فرزندی که هیچ‌کس او را ندیده - امام است و اکنون در مخفیگاه زندگی می‌کند و در آینده ظهور خواهد کرد. این چنین طیبیان راه خود را از فاطمیان

۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۵۷۱-۶۲۳

جدا کردند و در یمن تشکیلات جدیدی به راه انداختند.^۱ طیبیان قائل به غیبت طیب‌اند و امور خود را به وسیله داعیان انجام می‌دهند. آنان معتقدند که امامت در نسل طیب تداوم یافته و امامان در این دوره در ستر زندگی می‌کنند، تا یکی از آنها ظهور کند و دوره کشف آغاز گردد. سلسله داعیان مطلق طیبی تا اواسط قرن دهم در یمن مستقر بود و شاخه‌ای از آن در هند به فعالیت خود ادامه می‌داد، تا اینکه زعامت و رهبری طیبیان به هندیان رسید و داعی جلال بن حسن، پایگاه دعوت طیبیان را از یمن به گجرات هند منتقل کرد و در آنجا مستقر گردید. در سال ۹۹۹ ق بین جانشینان داعی بیست و پنجم طیبیان، داود بن عجب‌شاه، اختلاف افتاد و طیبیان به دو شاخه داودیه و سلیمانیه تقسیم شدند. اکثریت طیبیان طرفدار داود بن برهان‌الدین شدند و به داودیه مشهور گشتند.

در سال ۱۲۰۰ ق عبدالعلی سیف‌الدین، چهل و سومین داعی داودی، مدرسه‌ای به نام مدرسه سیفی برای تحصیل علوم اسلامی - اسماعیلی تأسیس کرد که اکنون با نام جامعه سیفییه از آن یاد می‌شود. از سال ۱۳۸۵ ق تاکنون محمد برهان‌الدین به عنوان داعی پنجاه و دوم بهره‌های داودی، رهبری جامعه طیبی - داودی را به عهده دارد. طیبیان نظام فکری فاطمیان را حفظ کرده‌اند و به شریعت پایبندند و داعی را مثل امام، معصوم می‌دانند. از لحاظ فکری و عملی، طیبیان نسبت به نزاریه، به امامیه نزدیک‌ترند و اعمال عبادی را انجام می‌دهند و روز عاشورا به عزا و عید غدیر به جشن و سرور می‌پردازند. جمعیت داودیه را حدود هفتصد هزار و جمعیت سلیمانیه را حدود صد هزار نفر برآورد کرده‌اند.^۲

بزرگان و اندیشمندان اسماعیلی

از بزرگان اسماعیلیه در دوره ستر اول (۱۵۰ - ۲۷۰ ق) هیچ اطلاعی در دست نیست. مهم‌ترین اندیشمندان اسماعیلی در قرون چهارم تا ششم ظهور یافتند، و به تکمیل و تبیین اعتقادات اسماعیلیه پرداختند. نزاریان تا عصر حاضر هیچ متفکر بزرگ و مطرحی نداشته‌اند و طیبیان شارح افکار اندیشمندان قرون پیشین هستند. بنابراین در این بخش به مؤثرترین آنها اشاره می‌کنیم.

۱. گفتنی است که دولت فاطمیان در سال ۵۶۷ ق به دست صلاح‌الدین ایوبی منقرض گردید.

۲. مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ص ۲۵۳ - ۲۶۵.

ابوعبدالله نسفی: محمد بن احمد نسفی یا نخشی، از مهم‌ترین فیلسوفان اسماعیلیه در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم است. وی توانست نصر بن احمد سامانی را به کیش اسماعیلیه درآورد و همین امر باعث قتل وی در سال ۳۳۱ یا ۳۴۳ ق شد. نسفی اولین فردی است که اندیشه نوافلاطونیان را به کیش اسماعیلیه وارد کرد و کتابی با نام المحصول نوشت. وی از طرفداران قرامطه - قائلان به مهدویت محمد بن اسماعیل - بود و هیچ‌گاه امامت عبیدالله المهدی را نپذیرفت. گویا اندیشه هفت دور تاریخ نیز از تفکرات وی است. نسفی با توجه به عقیده نسخ شریعت از سوی محمد بن اسماعیل، گرایشها و تمایلات اباحه‌گری را در کتاب خود تبلیغ کرده است.^۱

ابوحاتم رازی: احمد بن حمدان رازی، از داعیان بزرگ اسماعیلیه در ری است. وی کتابهای متعددی در تأیید مذهب اسماعیلیه و اسلام نوشته است. او از داعیان قرامطه بود و کتابی در رد دیدگاههای اباحه‌گرایانه نسفی، هم‌کیش خود، نوشت و آن را الاصلاح نامید. ابوحاتم رازی در مناظره‌ای، به دفاع از اصل نبوت در برابر اندیشه‌های الحادی محمد بن زکریای رازی پرداخت و کتابی به نام اعلام النبوة نوشت. وی بعد از سال ۳۲۲ ق درگذشت. کتاب دیگر وی الزینة است که بخشی از آن درباره فرق اسلامی است.^۲

ابویعقوب سجستانی: اسحاق بن احمد سجزی، از داعیان بزرگ اسماعیلیه در سیستان و خراسان است. وی در تأیید اعلام النبوة ابوحاتم رازی، کتاب اثبات النبوات را نوشت. او طرفدار دیدگاههای نسفی بود و کتابی در تأیید نسفی و نقد ابوحاتم به نام النصره نوشت. ابویعقوب که نخست پیرو قرامطه بود، در اواخر عمر به پایگاه فاطمیان پیوست و امامت خلفای فاطمی را پذیرفت. او پس از سال ۳۶۲ ق بعد از عمری طولانی درگذشت.^۳

قاضی نعمان: ابوحنیفه محمد بن نعمان، پایه‌گذار فقه اسماعیلی و بزرگ‌ترین فقیه در همه ادوار اسماعیلیه و صاحب قدیمی‌ترین اثر تاریخی در اسماعیلیه به نام افتتاح الدعوة است. وی بعدها خلیفه فاطمی خدمت کرد و در سال ۳۶۳ ق وفات یافت. دو کتاب دعائم الاسلام و تأویل

۱. نک: اعلام الاسماعیلیه، ص ۳۳۶-۳۳۹؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۹۶-۱۹۷ و ۲۷۰-۲۸۳.

۲. نک: اسماعیلیه، ص ۳۵۷-۴۰۱؛ مقدمه الاصلاح.

۳. نک: ابویعقوب سجستانی متفکر و داعی اسماعیلی، ص ۳۴-۴۳.

الدعائم فقه الروستبعضی او را الزامیافته اند و لحنش و اهل اسماعیلیه بودن بلور شواهد امامی بودن وی چنان دارد و همچنین کتابی در مناقب لعل بیت به نام شرح الاخبار دارد.^۱

حمیدالدین کرمانی: احمد بن عبدالله ملقب به حجة العراقین، عالم‌ترین متکلم اسماعیلی در تمام ادوار تاریخ اسماعیلیه است. وی در زمان ظهور دروزیان به قاهره رفت و کتابهای متعددی علیه آنان نوشت. مهم‌ترین کتاب وی راحة العقل است. کتاب دیگر وی به نام الرياض، بررسی دیدگاههای نسفی، ابوحاتم رازی و ابویعقوب سجستانی در امور اختلافی است. کرمانی بیشتر نظریات ابوحاتم رازی را تأیید کرده و شاید به همین دلیل کتاب الاصلاح ابوحاتم باقی مانده و کتابهای المحصول نسفی و النصرة ابویعقوب سجستانی مفقود گردیده‌اند.^۲

ناصر خسرو: ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی مروزی، شاعر معروف و صاحب سفرنامه در خانواده‌ای حکومتی در ۳۹۴ ق تولد یافت. در میان سالی بر اثر خوابی، سفر هفت‌ساله خود را شروع کرد و در پی آن به اسماعیلیه گروید. وی پس از بازگشت به وطن به تبلیغ اسماعیلیه در خراسان پرداخت و به علت کثرت مخالفان به روستای یمگان پناه برد و زندگی را به سختی سپری کرد و سرانجام در تاریخ نامعلومی بعد از ۴۶۵ ق درگذشت. کتابهای زادالمسافرین، جامع الحکمتین، وجه‌دین، خوان الاخوان و گشایش و ره‌ایش از مهم‌ترین کتابهای وی هستند.^۳

عقاید اسماعیلیه

نظام فکری اسماعیلیه ارتباط نزدیکی با عقاید غلات دارد. تفکر باطنی، روحیه اباحه‌گری، نگاه غلوآمیز آنان به امام و تأثیر تفکرات فلسفی نوافلاطونی، از خصائص اصلی فکر اسماعیلیه است. اسماعیلیه درباره زمان و ادوار هفت‌گانه تاریخ و نیز نظام هستی نظریات خاصی دارند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

خدایشناسی اسماعیلیه شیخ اسماعیل بن ادهم و نداد قابل‌شناخت می‌دانند و او هویتی می‌دانند که عقل اول در آن حیران است. بنابراین، در صدد اقامه برهان برای اثبات صانع برنیامده‌اند.

۱. نک: اسماعیلیه، مقاله «قاضی نعمان و مذهب او».

۲. نک: واکر، حمیدالدین کرمانی، تمام کتاب.

۳. نک: اسماعیلیه، مقاله «زندگی و اندیشه ناصر خسرو».

۴. نک: اسماعیلیه، مقاله «خدا و اوصافش در نگاه اسماعیلیان».

در دیدگاه اسماعیلیه لازمه توحید، نفی مضاعف است، یعنی خداوند به هیچ اسم و صفتی موصوف می‌گردد. او موصوف است نه موصوف، نه عالم است نه لا عالم خدا در نگاه آنها بالاتر از جمال و کمال و وحدت و کثرت است و حتی اطلاق لفظ «الله» بر خدا جایز نیست. در نگاه اسماعیلیان تمام اسما و صفاتی که انسانها برای خداوند به کار می‌برند، اسما و صفات عقل اول است، زیرا خدا بالاتر از اسم و رسم است. در دیدگاه آنان اگر خداوند را با اسم یا صفتی یاد می‌کنیم، به سبب اضطرار یا اشتراک لفظی است و الا خداوند بی‌نام و نشان است. مهم‌ترین نقد این تفکر این است که در این صورت اندیشه به تعطیل می‌انجامد. خدایی که قابل اثبات و شناخت نیست و هیچ صفتی ندارد، چگونه قابل عبادت است؟ در این صورت، چنین خدایی می‌تواند اصلاً نباشد و عقل اول جای او را بگیرد.

جهان‌شناسی اسماعیلیه: در نگاه بیشتر اسماعیلیان، خداوند به امر و مشیت خود عقل اول را به عنوان نخستین موجود به نحو ابداع - خلق از عدم - آفرید. از عقل اول، نفس کلی به وجود آمده که منبع هیولا و صورت است. حرکت نفس باعث به وجود آمدن افلاک هفت‌گانه گردید و بر اثر حرکت‌های افلاک هفت‌گانه زمین پدیدار گشت. این جهان‌بینی از نظام‌های فکری نوافلاطونیان با امتزاج افکار بوعلی‌سینا به وجود آمده است. البته بین بزرگان اسماعیلیه در جهان‌شناسی اختلافات زیادی وجود دارد. گفتنی است که این چنین نظام هستی با کشفیات جدید دانشمندان علوم تجربی قابل دفاع نیست.

عدل‌الاهی: اسماعیلیه در باب جبر و اختیار، قضا و قدر و مسئله شر، همچون امامیه از سخنان امام صادق (ع) پیروی کرده‌اند و قائل به «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»^۱ می‌باشند. در نگاه اسماعیلیه شر در ابداع راهی ندارد و شر در عالم بالعرض پدید آمده است.^۲ نبوت: در اندیشه اسماعیلیه مقام و منزلت انبیا همانند منزلت عقول در عالم بالاست. اسماعیلیان معتقدند که هدف از آفرینش انسان، رسیدن به بالاترین درجات کمال و سعادت است و عقل به تنهایی توانایی رسیدن به آن را ندارد. بنابراین لازم است خداوند پیامبرانی

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶۰ و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۹۷.

۲. همان و نیز تاریخ الاسماعیلیه، ص ۱۹۱ - ۲۰۱. یعنی خداوند ابتدا شر را نیافریده، بلکه به قول حکما شر امری عدمی است

لذا می‌گویند شر در عالم خلقت راهی ندارد و بی‌معناست.

ارسال کند تا انسان را به کمال برسانند. در نگاه اسماعیلیان، انسان در هفت دور به تکامل می‌رسد و هر دوری با پیامبر اولوالعزم آغاز می‌شود. این پیامبران عبارت‌اند از: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد(ص) و محمد بن اسماعیل. در دور هفتم تمام حقایق باطنی آشکار می‌شود و انسان به کمال نهایی می‌رسد. در اندیشه اسماعیلیان وحی و معجزه دو راه شناخت پیامبران است. در نگاه آنان پیامبران مجمع فضایل انسانی‌اند و از علم غیب و عصمت برخوردارند.

گفتنی است که هفت دور عالم از موضوعات غیر قابل استناد به آیات و روایات است و در نظر قرآن انسانها با هم برابرند و فقط وجه تمایز به تقواست. دوم آنکه به تصریح قرآن پیامبر اسلام خاتم پیامبران است و در حدیث «أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی»^۱ تصریح شده که خداوند پیام‌آوری بعد از پیغمبر اسلام ندارد و ناطقیت محمد بن اسماعیل نه تنها دلیلی ندارد، بلکه ادله بر خلاف آن وجود دارد.^۲

امامت: در موضوع امامت عامه و ویژگیهای امام، فرق چندانی بین امامیه و اسماعیلیه نیست. اسماعیلیه با بهره‌گیری از روایات امامان شیعی تا امام صادق(ع) معتقد به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان‌اند. بیشترین اختلاف امامیه با اسماعیلیه در مصادیق و تعداد ائمه است. اسماعیلیه با توجه به رویکرد باطنی خود مراتب امامت را به چند نوع تقسیم کرده و جانشین بلا فصل نبی را با عنوان «امام مقیم یا اساس» یاد کرده‌اند، زیرا وی اساس تمام تأویلات در دین است. در اندیشه آنان اگر امامت در نسل امام ادامه یابد، امام مستقر نامیده می‌شود و اگر این‌گونه نباشد، امام مستودع است، یعنی امامت در وی به ودیعه نهاده شده است. در نظر اسماعیلیه امام حسن مجتبی(ع) امام مستودع است و بقیه ائمه امام مستقر. بنابر نظر آنان، اسماعیل بعد از امام صادق(ع) و سپس محمد بن اسماعیل امام هستند.

مهم‌ترین نقد امامیه به اسماعیلیه این است که اسماعیل در زمان پدر خود از دنیا رفت و از این رو نمی‌تواند امام باشد. دوم آنکه امامت از طریق وراثت از پدر به پسر می‌رسد و محمد بن اسماعیل فرزند بلا فصل امام صادق نبود، تا امامت به وی برسد. سوم آنکه هیچ

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۰۸ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. همان، مقاله «نبوت از دیدگاه اسماعیلیه» و نیز تاریخ الاسماعیلیه، ص ۲۰۱-۲۰۸.

نص و اشاره‌ای در امامت محمد بن اسماعیل حتی در کتابهای اسماعیلیه نیست، در حالی که روایات متعددی در نص بر امامت امام کاظم(ع) از پدر آن حضرت رسیده است. چهارم آنکه امام در صورت لزوم باید با معجزه امامت خود را تثبیت کند و امام کاظم(ع) در موارد متعدد این کار را کرد و موقعیت خود را تثبیت نمود. پنجم آنکه به تصریح روایات بسیاری، تعداد ائمه دوازده نفر است و حضرت قائم(عج) نهمین فرزند از نسل امام حسین(ع) است.

از طرف دیگر با طرح امامت عبیدالله المهدی، به غیر از انشقاق عظیم در اسماعیلیه، تمام تأویلات و الاله‌ما عیله خستین بنی موهب و یکتا محمد بن اسماعیل از بن رفتن مکتب کلمان اسماعیلیه را مجبور ساخت به تأویلات دیگری دست یازند. دیگر آنکه مشخص نیست ناطق هفتم شخص محمد بن اسماعیل است یا حسن سوم دقلعه موت دیگر آنکه دوازده تن تعدد به تصریح تاریخ، نسلی از امامان اسماعیلی باقی نمی‌ماند، ولی بعد از چندی امامی از نسل امام غایب ظاهر می‌شود - مثل عبیدالله المهدی، نزار، طیب، خورشاه - و ادعای امامت و گاه قائمیت و مهدویت می‌کند، و آخر اینکه امام حاضر نزاریان مقید به شریعت نیست و آیا این چنین امامی می‌تواند معصوم باشد و امام و راهبر دیگران برای رسیدن به سعادت؟

جایگاه امام در نظام هستی: در نگاه اسماعیلیان امام مرکز آسمان و قطب زمین است، تمام ماسوی الله در اختیار و خدمت امام است و امور عالم از سوی خداوند به او تفویض شده است. حقایق باطنی و معارف قلبی به وسیله امام تبیین می‌شود و هدایت انسانها به دست اوست. او صاحب اختیار تمام انسانها، ملائکه و جنیان است و تجلی تمام اسما و صفات الاهی است^۱ و حال آنکه بنابر تصریح روایات مروی از معصومان(ع) خداوند ربوبیت خود را به کسی تفویض نکرده است.

سازمان دعوت اسماعیلیه

اسماعیلیان برای تبلیغ کیش خود سازمانی با سلسله مراتب مختلف ایجاد کردند که زیر نظر امام به فعالیت می‌پرداخت. سلسله داعیان اسماعیلی به شرح زیر است:

۱. حجت یا باب: حجت نایب امام در سازمان دعوت بود و در موارد غیبت امام، حجت تنها

۱. اسماعیلیه، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

کسی بود که با امام در ارتباط بود و بقیه داعیان به وسیله او با امام در ارتباط بودند.
 ۲. داعی‌الدعات یا باب‌الابواب: وی رئیس داعیان و نماینده حجت در توزیع، تشخیص صلاحیت و برنامه‌ریزی داعیان بود.

۳. داعی بلاغ: وی را می‌توان منشی داعی‌الدعات و ابلاغ‌گر اوامر داعی‌الدعات دانست. به عبارت دیگر، امور دفتری داعی‌الدعات بر عهده داعی بلاغ بود.

۴. داعی مطلق: رهبری دعوت در یک منطقه بزرگ یا جزیره به عهده داعی مطلق بود، مثل داعی خراسان، داعی عراق و... اسماعیلیان جهان اسلام را به دوازده جزیره تقسیم و هر جزیره‌ای را به داعی خاصی واگذار می‌کردند. داعی مطلق در محدوده جزیره خود از اختیارات تام برخوردار بود.

مراتب بعدی دعوت به ترتیب داعی مأذون، داعی محصور و داعی چپ و راست است که زیر نظر داعی مطلق به امر تبلیغ در ناحیه خاص می‌پرداختند. اسماعیلیان به طلاب علوم اسماعیلی به ترتیب قدمت و طول تحصیل، مکاسر و مکالب می‌گفتند و تازه واردان به کیش اسماعیلیه را مستجیب می‌نامیدند.^۱

معاد

معاد در اندیشه اسماعیلیه بسیار صبغه فلسفی می‌گیرد و از این رو بستگی تام به بحث نفس و اقسام آن دارد. در نگاه آنان نفس کلی منبع دانایی و تدبیر است و نفوس جزئی از آثار، جلوه‌ها و شئونات نفس کلی هستند، اگرچه به نظر بعضی از متفکران اسماعیلیه نفوس جزئی، اجزایی از نفس کلی هستند؛ در دیدگاه اسماعیلیه نفس جزئی مراحل گوناگونی را برای ترقی طی کرده و گاه می‌تواند به مرتبه عقل مفارق برسد. نفس جزئی حقیقتی است باقی و سرمدی و در جهان آخرت به بقای خود ادامه می‌دهد، ولی این بقا جسمانی نیست و همچنان روحانی باقی می‌ماند. بنابراین در نظر اسماعیلیه معاد روحانی بوده و جسمانی بودن آن محال است. در نگاه آنان عقاب و ثواب به هویت و جوهر اصلی انسان تعلق دارد و تمام لذات و عقابها در آنجا از نوع معنوی و غیر جسمانی است.^۲ در نقد این نظریه باید گفت که به تصریح آیات

۱. همان، ص ۱۷۵ - ۱۸۰.

۲. همان، مقاله «معاد از دیدگاه اسماعیلیه».

متعدد قرآن، معاد به صورت جسمانی است و خداوند در این زمینه می‌فرماید: «کَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا آخَرَ»^۱.

تناسخ: بعضی از مخالفان اسماعیلیه، عقیده تناسخ را به آنها نسبت داده‌اند و گفته‌اند که اسماعیلیه به انتقال روح بعد از مرگ به انسان یا حیوان دیگری معتقدند، ولی بسیاری از اسماعیلیان آن را رد کرده و نپذیرفته‌اند. گویا از بعضی از نوشته‌های نسفی این مطلب استشمام می‌شده است که ابوحاتم رازی و حمیدالدین کرمانی به اصلاح آن پرداخته‌اند. بنابراین عقیده تناسخ از عقاید اسماعیلیه محسوب نمی‌شود.^۲

تأویل: اسماعیلیه تأویل و باطنی‌گری را از مهم‌ترین عقاید خود می‌شمارند و تمام معارف و احکام دین را دارای حقایق باطنی می‌دانند. قرامطه و اسماعیلیان نخستین، به باطن بیشتر از ظاهر اهمیت می‌دادند و باطن را روح دین اعلام می‌کردند. در نگاه آنها شریعت بدون تأویل از هیچ ارزشی برخوردار نیست. نسفی آن چنان بر باطن تأکید می‌ورزید که از سوی خود قرامطه مورد نقد قرار گرفت. به همین سبب فاطمیان در تعدیل این اندیشه کوشیدند و به ظاهر و باطن توجه کردند، تا اتهام بی‌دینی و تکفیر شامل حال آنان نگردد. اسماعیلیه مهم‌ترین نقش امام را بیان حقایق نهفته در کتاب و سنت می‌دانستند و به همین سبب به باطنیه معروف شدند.^۳ تأکید بیش از حد اسماعیلیه به باطن، باعث نقدهایی از سوی مخالفان آنها شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. نساء، آیه ۵۶.

۲. تاریخ الاسماعیلیه، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۳. اسماعیلیه، مقاله «اسماعیلیه و باطنی‌گری».